

معرفت نفس بر اساس آیات و روایات و نقش آن در معارف دینی

محمد اسحاق عارفی *

چکیده

یکی از مباحثی که در متون دینی مورد تأکید فراوان قرار گرفته و با بسیاری از معارف دینی در ارتباط است، بحث خودشناسی و شناخت نفس است. این بحث، با شناخت وجود مبدأ آفرینش در ارتباط است و هم با توحید و منزه بودن او از شریک پیوند دارد، از طرفی نیز با آگاهی از صفات سلبی و ثبوتی ذات حق مرتبط است. کیفیت ارتباط خداوند با عالم هستی و کیفیت پیدایش عالم از سوی او با شناخت نفس قابل درک است. همچنین شناخت نفس با مسأله معاد و روز رستاخیز ارتباط بنیادین دارد و همچنین آگاهی از نفس، نقش مهمی در مباحث اخلاقی و مسأله خودسازی دارد.

کلیدواژه

معرفت نفس، شناخت خداوند، صفات سلبی، صفات ایجابی، مسأله معاد، مباحث اخلاقی

* دکترای فلسفه، استاد و محقق آموزش عالی المصطفی ﷺ مشهد مقدس.



طرح مسئله

یکی از مباحث مهم فلسفی که نقش فراوانی در زندگی دنیوی و مسئله رستاخیز و حیات اخروی دارد، مسئله خودشناسی و شناخت نفس است. تاریخ فکر بشر نشان می‌دهد که مسئله نفس‌شناسی و خودشناسی هم مورد عنایات ادیان الهی بوده و یکی از اهداف اساسی انبیا را تشکیل می‌داده و هم توجه دانشمندان و حکیمان را به خود جلب کرده و موجب پیدایش دیدگاه‌های گوناگون درباره وجود، بقا و معاد نفس شده است.

در منابع اسلامی چه در قرآن کریم و چه در احادیث معتبر شناخت نفس و خودشناسی یک امر مهم به شمار آمده و بر ضرورت آن تأکید شده است.

در برخی آیات قرآن کریم اهمیت و ضرورت شناخت نفس چنین بیان شده است.
یا ایها الذّین امنوا علیکم انفسکم لا یفرکم من ضلّ اذا اهتدیتم^۱.

این آیه مبارکه به دلالت مطابقی اصلاح «خود» را مورد تأکید قرار داده است و به دلالت التزامی خودشناسی را یک امر لازم و ضروری قلمداد کرده است؛ یعنی مدلول مطابقی این آیه تأکید بر «خودسازی و اصلاح «خود» است و از آن‌جا که خودسازی بدون خودشناسی امکان‌پذیر نیست، می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که بر اساس آیه مبارکه خودشناسی یک امر لازم و ضروری به شمار آمده و نقش مهمی در خودسازی ایفا می‌کند.

در واقع آیه مبارکه بر این امر تأکید می‌کند که انسان باید در شناختن و ساختن خود کوشا باشد و نباید ضلالت و گمراهی، مانع خودشناسی و خودسازی او شود.

احادیثی که درباره‌ی اهمیت و ضرورت شناخت «خود حقیقی» انسان آمده نه تنها مستفیض و مشهور است، بلکه به حد تواتر می‌رسد و در این‌جا تنها به برخی از روایات مزبور اشاره می‌شود.

در دسته‌ای از روایات خودشناسی به عنوان برترین دانش‌ها^۲، بالاترین حکمت^۳، باعث جلالت امر^۴، موجب رسیدن به نهایت هر علم^۵، باعث شناخت و آگاهی بیشتر نسبت به امور دیگر^۶، برترین خرد و دانایی^۷ و سبب آزادی از علایق مادی و دنیوی^۸ به شمار آمده است.

تاکنون معلوم شد که معرفت نفس، در نگاه دین اهمیت ویژه‌ای دارد و مورد توجه خاص نصوص دینی قرار گرفته است، اما پرسشی که در این‌جا پدید می‌آید این است که چرا شناخت نفس از چنین اهمیتی برخوردار بوده و قرآن کریم بر اهمیت و ضرورت آن تأکید



۱۶۰

فیه

سال پنجم / شماره هفدهم / تابستان ۹۰

کرده است؟ و چرا روایات اسلامی آن را برترین دانش و حکمت و موجب رسیدن به نهایت هر علم قلمداد کرده است؟

در این نوشتار پاسخ پرسش‌های مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نقش معرفت نفس در شناخت خدا

آنچه در پاسخ پرسش‌های یاد شده می‌توان یادآور شد این است که شناخت نفس از ویژگی‌های مختلفی برخوردار است که برتری و اهمیت آن را نسبت به سایر دانش‌ها نمایان می‌کند. در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

یکی از مواردی که عظمت و برتری شناخت نفس را آشکار می‌کند این است که معرفت نفس، معرفت خالق را در پی داشته و موجب شناخت مبدأ آفرینش است؛ احادیث معصومان نیز از این مطلب حکایت داشته و آن را مورد تأکید قرار داده است؛ برخی از آن‌ها معرفت نفس را قرین معرفت پروردگار قرار داده و چنین فرموده است:

«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالسَّيْنِ وَهُوَ عِلْمُ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَفِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّوَجَلَّ»^۹

و برخی دیگر شناخت نفس را مساوی شناخت پروردگار به شمار آورده و فرموده است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۱۰} «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۱۱}

۱۶۱

نفس

با توجه به این مطلب، صورت منطقی این دلیل را این‌گونه می‌توان بیان کرد: شناخت نفس باعث شناخت خداوند می‌شود و هر شناختی که باعث شناخت خداوند باشد برترین دانش و حکمت و نهایت هر علم و کمال است.

مقدمه دوم این دلیل روشن است و نیاز به اثبات ندارد، زیرا ناگفته پیدا است که شناخت خداوند بالاترین دانش و نهایت هر علم و کمال به شمار می‌آید و هر چیزی که موجب چنین دانشی شود آن نیز برترین دانش و حکمت خواهد بود. اما آن چه که مهم است اثبات مقدمه اول است که چگونه شناخت نفس موجب شناخت خداوند می‌شود و چه رابطه‌ای میان شناخت نفس و شناخت خداوند وجود دارد؟

با دقت و تامل در ویژگی‌های نفس، آشکار می‌شود که بین شناخت نفس و شناخت خداوند پیوند محکم و رابطه‌ای مستقیم وجود داشته و از جهات مختلف می‌توان گفت شناخت نفس شناخت خداوند را در پی دارد؛ یعنی از طریق شناخت نفس هم اصل وجود خداوند قابل شناخت است و هم یگانه بودن ذات او و هم سیطره‌اش بر تمام هستی و صفات



ثبوتی و سلبی و هم صفات ذات و فعل او آگاهی یافت. برای نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم؛

یک) ارتباط شناخت نفس با آگاهی از وجود خداوند

اگر انسان به نفس خود توجه نماید به آسانی به ضرورت وجود خداوند در عالم هستی اعتراف می‌کند؛ این مطلب را با بیان‌های گوناگون می‌توان یادآور شد؛ برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱-۱- همان‌گونه که نفس انسان با اراده و اختیار خود عامل حرکت بدن و مدبّر تن است به گونه‌ای که اگر نفس توجه و تدبیر خود را از بدن بازگیرد، بدن از تمام فعالیت‌های خود باز می‌ماند و امکان کوچک‌ترین حرکت برای آن امکان‌پذیر نیست، در عالم هستی نیز خداوند با اراده و اختیار خود عامل آفرینش جهان بوده و تربیت و تدبیر آن را به عهده دارد و بدون وجود خداوند نه ایجاد چیزی امکان‌پذیر است و نه بقای آن^{۱۲}، چنان‌که او خود در قرآن کریم فرمود: **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**^{۱۳}، **وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ**^{۱۴}، **لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^{۱۵}، **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^{۱۶}

۲-۱- معرفت نفس از راهی دیگر نیز انسان را به مبدأ آفرینش هدایت می‌کند و آن این‌که هرکس در خود بیندیشد بالوجدان به این مطلب می‌رسد که از ازل وجود نداشته، بلکه موجودی مخلوق و محدث بوده و دارای خالق است؛ نیز آشکارا می‌داند که خود خالق خود نیست؛ زیرا اولاً خالق باید مقدم بر مخلوق باشد و خود شیء نمی‌تواند بر خود مقدم باشد؛ ثانیاً اگر خود خالق خود می‌بود، می‌توانست گرفتاری‌ها و امراض و مرگ را از خود دفع کند، در حالی‌که بدون شک چنین توانایی را ندارد؛ بنابراین، راهی نیست جز این‌که اعتراف کند که او و سایر موجودات مانند او، دارای خالق هستند که به آن‌ها هستی بخشیده و آن خالق همان خدای لایزال است.^{۱۷}

۳-۱- توجه به نفس و معرفت به آن، از جهت دیگر نیز باعث اعتراف انسان به مبدأ آفرینش می‌شود و آن این‌که اگر انسان خود را با علم حضوری مشاهده کند، خداوند را نیز مشاهده خواهد کرد، زیرا حقیقت انسان جز تعلق و ارتباط محض به مبدأ آفرینش ندارد و ممکن نیست انسان حقیقت مرتبط خود را ببیند، ولی خدای خود که طرف دیگر این رابطه و مستقل است را مشاهده نکند؛ پس شهود نفس و یافتن خود به عنوان وجود رابط عین شهود ربط به پروردگار است و غفلت از خداوند با شهود نفس قابل جمع نیست. حاصل آن‌که با

شهود نفس به عنوان یک موجود عین ربط، مربوطاً الیه که خداوند باشد به اندازه شهود شخص، مشهود او می‌گردد.^{۱۸}

دو) رابطه شناخت نفس با توحید پروردگار و منزّه بودن او از شریک

ویژگی دیگری در نفس هست که اگر به آن توجه شود وحدت ذات باری تعالی و امتناع شریک برای او به آسانی قابل فهم است؛ زیرا همان‌گونه که اگر دو نفس در یک کالبد حکومت می‌کردند، بین آن‌ها تمناع و تعارض پدید می‌آمد و در نتیجه بدن از هم می‌پاشید، در عالم هستی نیز اگر بیش از یک خدای وجود می‌داشت تعارض و تمناع بین آن‌ها به وجود می‌آمد و عالم به فساد کشیده می‌شد^{۱۹}، چنان‌که قرآن کریم نیز از طریق برهان تمناع^{۲۰} به وحدت ذات باری تعالی اشاره کرده است: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا^{۲۱}

سه) نسبت شناخت نفس با آگاهی از علم بی‌پایان خداوند

ویژگی دیگری در نفس وجود دارد که با شناخت آن علم بی‌پایان خداوند قابل فهم است؛ زیرا همان‌گونه که نفس از تمام حالات بدن آگاه است، خداوند متعال نیز از تمام هستی آگاه بوده و ذره از عالم وجود از او مخفی نیست^{۲۲}؛ چنان‌که در قرآن کریم نیز به آن تصریح شده است: لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ^{۲۳}، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{۲۴}

چهار) رابطه شناخت نفس با دریافت ابدی بودن خداوند

نکته‌ای دیگر در معرفت نفس وجود دارد که با توجه به آن، ابدی بودن خداوند به آسانی قابل فهم است؛ زیرا همان‌گونه که بدن عنصری و مادی قابل زوال و فناست و پس از موت اجزای آن از هم می‌پاشد، اما نفس هیچ‌گاه قابل زوال و فنا نبوده و همواره باقی است، عالم امکان نیز قابل زوال و فناست، ولی ذات لایزال الهی برای همیشه باقی است، زوال و فنا درباره او قابل تصور نیست^{۲۵}، چنان‌که در قرآن کریم نیز به صورت آشکار بیان شده است: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^{۲۶}؛ کل شیء هالک إلا وجهه؛ هر چیزی نابود شدنی است مگر ذات او.^{۲۷}





پنج) رابطه معرفت نفس با معرفت به منزله بودن خداوند از مکان و تسلط او بر تمام هستی

دریافت تسلط و سیطره خداوند بر تمام هستی از طریق شناخت نفس بدین گونه است: که همان طور که هیچ عضوی از اعضای بدن از توجه و احاطه نفس خارج نیست، ذات لایزال الهی نیز، تمامی هستی و عالم وجود را تحت سیطره خود دارد و هیچ شیئی را نمی توان از تحت تسلط و سیطره او دور دانست، او در همه جا ناظر و همه چیز در محضر ذات متعال او حاضر است^{۲۸}؛ چنان که در قرآن کریم فرموده است: **أَيْنَمَا تُولُوْا فَهِيَ وَجْهُ اللَّهِ**^{۲۹}

اما فهم منزله بودن خداوند از مکان، به وسیله معرفت نفس چنین است: همان گونه برای نفس نمی توان مکان خاصی را در بدن در نظر گرفت، بلکه باید گفت نفس بر تمام اعضای بدن محیط است و هیچ عضوی از اعضای بدن مکان آن به شمار نمی آید، برای خداوند نیز نمی توان مکانی را در عالم هستی در نظر گرفت^{۳۰}، بلکه باید اعتراف کرد به این که او بر تمام عالم و هستی محیط و مسلط است و هیچ یک از اجزای عالم مکان او به شمار نمی آید؛ چنان که قرآن کریم به آن اشاره دارد: **إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ**^{۳۱}.

شش) ارتباط معرفت نفس با آگاهی از استحاله رؤیت خداوند با چشم و حواس ظاهر

نفس انسانی از صفت دیگری برخوردار است که با شناخت آن استحاله رؤیت خداوند با چشم و عدم امکان دریافت آن از طریق حواس پنجگانه ظاهری به اثبات می رسد؛ همان گونه که نفس با چشم قابل رؤیت نبوده و با حواس پنجگانه ظاهری قابل حس نیست، ذات لایزال الهی نیز چنین است^{۳۲}؛ یعنی ذات خداوند نه با چشم قابل رؤیت است و نه با حواس ظاهری قابل دریافت؛ چنان که او خود نیز می فرماید: **لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ**^{۳۳}.

هفت) معرفت نفس و استحاله شناخت کنه ذات لایزال الهی

خصوصیتی دیگر در نفس هست که با توجه به آن می توان گفت؛ کنه ذات خداوند برای کسی جز خود او قابل شناخت نیست؛ زیرا نفس در عین اینکه یک موجود ممکن و محدود است، حقیقت و کنه ذات او را نمی توان بدان گونه که هست مورد شناسایی قرار داد^{۳۴} و با این وصف هیچ کس نمی تواند وجود آن را انکار کند، ذات لایزال الهی که غیرمتناهی و نامحدود است به طریق اولی چنین است و به هیچ وجه کسی جز خودش نمی تواند حقیقت و کنه ذات او را بشناسد، ولی با این ویژگی از حیث وجود ظاهر و پیدا بوده و قابل انکار

نیست؛^{۳۵} چنان که در سخنان معصومان (علیهم السلام) نیز به این مطلب اشاره شده است: «أنت الظاهر بكل شيء»^{۳۶} «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»^{۳۷} «الغیرک مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّىٰ يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ»^{۳۸} «الهی بکِ عَرَفْتُکَ»^{۳۹}.

هشت) معرفت نفس و آگاهی از کیفیت ارتباط خداوند با عالم هستی

خصوصیات دیگری در نفس تحقق دارد که با توجه به آن‌ها کیفیت ارتباط خداوند با جهان هستی به راحتی دریافت می‌شود. چگونگی این ارتباط از جهات گوناگون به صورت زیر قابل بیان است:

۸-۱- تساوی نسبت خداوند به همه هستی

یکی از خصوصیات نفس این است که نسبت آن به همه‌ی اجزای بدن علی‌السویه است و این‌گونه نیست که به جزئی نزدیک‌تر و از جزء دیگر دورتر باشد؛ از این‌جا می‌توان نسبت خداوند را به عالم هستی کشف کرد و آن این که خداوند همواره با همه‌ی اشیا بوده و قدرت و علم او نسبت به همه‌ی هستی علی‌السویه است^{۴۰}؛ چنان که خود فرموده است: وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ.^{۴۱}

۸-۲- نزدیک بودن خداوند به اشیا

نکته دیگری که در این مورد می‌توان یادآور شد، این است که با توجه به نسبت و رابطه‌ی نفس با بدن این مطلب مکشوف می‌شود که خداوند نزدیک‌ترین موجود به انسان و سایر اشیا است؛ زیرا همان‌گونه که نفس از همه‌ی اشیا دیگر به بدن نزدیکتر است، خداوند نیز از همه‌ی اشیا نزدیکتر به انسان و سایر مخلوقات است.

۸-۳- عدم جدایی خداوند از اشیا و عدم امتزاج او با آنها

خداوند نه داخل در اشیا است و نه خارج از اشیا؛ زیرا همان‌گونه که نفس نه داخل بدن است نه خارج از آن؛ یعنی نه داخل در بدن است مانند دخول جسم در جسمی و نه خارج از بدن است مانند خروج جسم از جسمی، خداوند نیز چنین است؛ یعنی نمی‌توان گفت خارج از اشیا است به نحوی که جدا از آن‌ها باشد، چنان که امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در این باره فرموده است: لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِحٍ وَلَا عَنْهَا بَخَارِجٌ^{۴۲}؛ «هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلٰی غَيْرِ مَازَجَةٍ وَخَارِجٌ مِنْهَا عَلٰی



نه) شناخت نفس و آگاهی از چگونگی ارتباط عالم هستی با خداوند

همه‌ی موجودات جهان هستی، به تمام معنا به خداوند وابسته بوده و وجود آن‌ها عین ربط است؛ زیرا همان‌گونه که مخلوقات نفس و صورت‌های ذهنی به تمام معنا به نفس وابسته بوده و وجود آن‌ها عین ربط است، به گونه‌ای که اگر نفس یک آن توجه خود را از صورت‌های مزبور بردارد همه‌ی آن‌ها نابود گردیده و هستی خود را از دست می‌دهد، جهان هستی نیز که مخلوق خداوند به شمار می‌آید، وابستگی تام به خداوند دارد و وجود آن‌ها عین ربط به اوست، به گونه‌ای که اگر خداوند لحظه‌ای به آن‌ها توجه نکند، هستی و بقای آن‌ها امکان پذیر نیست.

ده) شناخت نفس و آگاهی از کیفیت پیدایش موجودات از سوی خداوند

خصوصیتی دیگر در نفس است که با توجه به آن، کیفیت پیدایش اشیا از جانب خداوند قابل فهم است؛ زیرا همان‌گونه توجه نفس به مخلوقات خویش؛ یعنی توجه نفس به صورت‌های ذهنی، عین ایجاد آن‌ها است و علم نفس به آن‌ها نه تنها بدون واسطه و حضوری است، بلکه وجود آن‌ها عین علم نفس به شمار آمده و مخلوق بودن آن‌ها عین معلوم بودن آن‌هاست، توجه و عنایت خداوند نیز از چنین ویژگی برخوردار است؛ یعنی توجه خداوند به عالم هستی عین ایجاد آن است و علم خداوند به آن بدون واسطه و حضوری بوده و وجود آن عین علم خداوند به شمار می‌آید.

از مطالب یاد شده روشن گردید که شناخت نفس پیوند محکم و رابطه مستقیم با شناخت خداوند دارد و اگر شناخت نفس درست تحقق یابد، شناخت خداوند را به همراه دارد؛ از همین جاست که حکمای بزرگ، مسئله نفس را از مهم‌ترین مباحث عقلی به شمار آورده و رتبه اول را به آن اختصاص داده‌اند. ارسطو که از صاحب‌نظران این عرصه است درباره اهمیت این بحث می‌گوید:

هر دانشی به چشم ما زیبا و ستودنی است، با این همه دانشی را بر دانش دیگر ترجیح می‌دهیم، یا از آن رو که آن دانش دقیق است، یا از آن جهت که موضوع بحث آن عالی‌تر و در خور ستایش بیشتر است، به همین دو سبب شایسته است که بحث را در رتبه اول جای دهیم. همچنین گویا بتوان از معرفت نفس در مطالعه تمام وجوه حقیقت، مخصوصاً در علوم طبیعت مدد شایان گرفت.^{۴۴}



فیلسوف بزرگ و عارف نامدار اسلامی ملاصدراى شیرازی نیز درباره پیوند شناخت نفس با شناخت خداوند چنین می‌گوید:

کسی که از اسرار حقیقت روح خویش آگاه گردد، چنان است که خود را شناخته است و آن‌گاه که خود را شناخت، علل پیدایش و علت اصلی خویش را که خداوند متعال است، خواهد شناخت و در این هنگام است که به این نکته دست می‌یابد که همه‌ی اشیا از جمله انسان، مقهور نور و اراده‌ی کامل و برتر الهی هستند.^{۴۵}

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه شود این است که مباحث گذشته از طریق مدلول التزامی از مطلب دیگر نیز حکایت دارد و آن این است: همان‌گونه که معرفت نفس اساس معرفت خداوند به شمار می‌آید، جهل و نادانی نسبت به نفس و خویشتن، پایه و اساس نادانی را نسبت به خداوند و سایر موجودات است؛ همان‌طور که در قرآن کریم می‌فرماید: نَسُوا اللَّهَ فَاَنسَاهُمْ اَنْفُسُهُمْ^{۴۶} امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در این باره می‌فرماید: من جهل نفسه کان بغیر نفسه اجهل^{۴۷}

ملاصدرا در تفسیر این آیه می‌گوید: آیه مزبور به منزله عکس نقیض «من عَرَفَ نفسه فقد عرف رَبّه است؛ زیرا وقتی که فراموشی خدا سبب فراموشی نفس است، تذکر نفس، موجب تذکر رب خواهد بود.^{۴۸}

ارتباط معرفت نفس با مسئله معاد

دلیل دیگری که نشان‌دهنده اهمیت نفس است اینکه همان‌گونه که شناخت نفس با شناخت خداوند همراه است، شناخت معاد و هدف نهایی خلقت را نیز همراهی می‌کند. پس می‌توان این دلیل را این‌گونه تقریر کرد: شناخت نفس نقش عمده‌ای در شناخت معاد دارد، و هر شناختی که چنین باشد، برترین دانش و بالاترین علم و حکمت به شمار می‌آید؛ بنابراین شناخت نفس، بالاترین دانش و حکمت قلمداد می‌شود.

مقدمه‌ی دوم این دلیل نیز آشکار است؛ زیرا معاد یکی از اصول ادیان الهی را تشکیل می‌دهد و بدون شک شناخت آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما مقدمه‌ی اول دلیل مزبور را با بیان‌های زیر می‌توان اثبات کرد:

(۱) مبدا و معاد یک واقعیت بوده و تغایر و تعدد آن‌ها یک امر اعتباری است. در حقیقت انسان به جایی می‌رود که از همان‌جا آمده است؛ زیرا خداوند همان‌گونه که مبدأ



انسان و هستی به شمار می‌آید، معاد و غایت نهایی آفرینش نیز قلمداد می‌شود، چنان‌که قرآن کریم این مطلب را با صراحت تمام بیان کرده و فرموده: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^{۴۹} پس می‌توان گفت اگر شناخت نفس به‌طور صحیح حاصل گردد معرفت مبدأ را به دنبال دارد و از آن‌جا که حقیقت و واقعیت مبدأ و معاد یکی است، شناخت مزبور شناخت معاد را نیز در پی دارد.^{۵۰}

(۲) یکی از مباحث مهم در باب نفس‌شناسی، مسئله تجرد نفس و بقاء و دوام آن پس از مرگ و مفارقت از بدن مادی است. این مباحث نفس مهمی در باب معاد داشته و سرنوشت آن را رقم می‌زند؛ زیرا اگر نفس به عنوان موجود مجردی که می‌تواند پس از موت بدن باقی بماند اثبات نگردد، مسئله معاد با مشکل جدی مواجه گردیده و فرض معقولی نخواهد داشت؛ چراکه اگر انسان در همین بدن مادی خلاصه شود، پس از مدتی متلاشی می‌شود و فرض این‌که دوباره همین انسان زنده بشود، فرض نامعقولی است^{۵۱}؛ بنابراین، برای تبیین معقول از معاد، اثبات تجرد و بقای آن پس از فنای بدن یک امر ضروری است و به هر اندازه که معرفت انسان نسبت به نفس و بقای آن پس از مرگ، عمیق و گسترده گردد، زمینه مناسب‌تری برای تبیین مسئله معاد فراهم می‌گردد.^{۵۲}

تأثیر نفس‌شناسی در علم اخلاق

یکی از چیزهایی که اهمیت بحث نفس را آشکار می‌کند، این است که برخی از مباحث نفس ارتباط محکمی با علم اخلاق داشته و از اصول موضوعه آن به شمار می‌آید؛ زیرا بدون شک اخلاق با کمال انسان در ارتباط است و رفتارهای اخلاقی طریقی برای رسیدن به کمال و مقصد نهایی است؛ بنابراین، پیش از آن‌که به مباحث اخلاقی پرداخته شود، لازم است که نخست امکان تکامل نفس و سپس کمال حقیقی و هدف نهایی آن شناخته شود؛ در غیر این صورت پرداختن به مباحث اخلاقی معنا نخواهد داشت؛ زیرا تا زمانی که ندانیم نفس کمال‌پذیر است و سیر آن به سوی خداوند بوده و کمال حقیقی و مقصد نهایی آن قرب به اوست، رفتار ما فاقد ارزش اخلاقی خواهد بود؛^{۵۳} روشن است که بحث از امکان تکامل نفس در گرو شناخت خود نفس است؛ پس می‌توان گفت: نفس‌شناسی نقش مهمی در علم اخلاق دارد و از این جهت نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.



رابطه‌ی نفس‌شناسی با علوم گوناگون

بحث نفس‌شناسی علاوه بر این که با معارف یاد شده در ارتباط است، تأمین‌کننده اصل موضوعی علوم انسانی از قبیل حکمت، کلام، عرفان، هنر، اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ... نیز هست؛ زیرا بدون تردید هیچ علمی از علوم انسانی بدون شناخت انسان به دست نمی‌آید؛ یعنی هر علمی که با انسان در ارتباط است، بدون شناخت او قابل حصول نیست و از آن‌جا که حقیقت انسان را نفس او تشکیل می‌دهد، علوم مزبور بدون شناخت نفس انسانی امکان‌پذیر نیست؛^{۵۴} پس نفس‌شناسی از این لحاظ نیز دارای اهمیت است.

نقش نفس‌شناسی در خودسازی

همه‌ی علوم اسلامی سودمند است، اما آن علمی که مستقیماً با شناخت جان آدمی ارتباط دارد، گذشته از جنبه‌ی علمی و آموزشی از بعد عملی و تزکیه نفس نیز بهره‌مند است؛ از این رو اثر سودمندتری دارد و از اهمیت خاصی برخوردار است، مسئله معرفت نفس از مسائلی است که با شناخت جان و حقیقت آدمی پیوند عمیق و رابطه مستقیم دارد^{۵۵}؛ بنابراین، می‌توان گفت: شناخت نفس از این جهت نیز بالاترین علم به شمار می‌آید و دارای اهمیت ویژه‌ای است.



پی نوشت ها

- ۱- مانده، آیه ۱۰۵، ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما درباره اصلاح خود بیندیشید و خود را اصلاح کنید، هنگامی که شما هدایت شوید گمراهی گمراهان بر شما ضرری وارد نمی‌کند.
- ۲- «افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه» نک: آملی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم.
- ۳- «افضل الحکمه معرفة الانسان و وقوفی عند قدره» همان، ص ۵۱۳.
- ۴- «من عرف نفسه جلّ امره» همان، ص ۵۱۳.
- ۵- «من عرف نفسه فقد انتهى الی غایی کل معرفة و علم» همان، ص ۵۱۴.
- ۶- «من عرف نفسه فهو لغير اعرف» همان، ص ۵۱۳.
- ۷- «افضل العقل معرفة الانسان نفسه» همان، ص ۵۱۳.
- ۸- «من عرف نفسه تجرد» همان، ص ۵۱۳.
- ۹- مجلسی، محمد باقر، ج ۲، ص ۳۲.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۵۱۳.
- ۱۲- شبر، عبدالله، مصابیح الانوار فی مشکلات الاخبار، ج ۱، ص ۲۰۴.
- ۱۳- اعراف، ۵۴، آگلاه باشید که آفرینش و تدبیر جهان ویژه اوست، بسی بزرگ و بزرگوار است خدایی که پروردگار جهانیان است.
- ۱۴- انعام، آیه ۱۶۴.
- ۱۵- انعام، آیه ۱۶۲.
- ۱۶- فاتحه، آیه ۲، انعام، آیه ۶.
- ۱۷- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۱۸.
- ۱۸- آملی، عبدالله جوادی، تفسیر الموضوعی قرآن کریم، ج ۱۲، ص ۸۸، ۸۶.
- ۱۹- شبر، عبدالله، مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار، ج ۱، ص ۲۰۴.
- ۲۰- صورت منطقی برهان تمانع را این گونه می‌توان بیان کرد: اگر در مجموعه آسمان و زمین غیر از الله خدایان دیگری بودند جهان آفرینش فاسد می‌شد، لکن در نظام هستی فسادی در کار نیست؛ پس به طور قطع می‌توان گفت غیر از الله تعالی خدای دیگر وجود ندارد.
- تمام بودن این برهان بر دو مقدمه؛ یعنی اثبات ملازمه و بطلان لازم استوار است. بطلان لازم روشن است و نیاز به اثبات ندارد؛ زیرا هم با وجدان می‌یابیم که عالم هستی مواجه با فساد نیست و هم قرآن کریم به آن اشاره دارد «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ»، آیه مملک/۴.
- اما بیان ملازمه با توجه به دو مطلب زیر آشکار می‌گردد:



۱۷۰

فیه

سال پنجم / شماره هفدهم / تابستان ۹۰

مطلب اول: اگر دو خدا وجود داشته باشند، قهراً دو ذات متباین از جمیع جهات خواهند بود؛ زیرا اگر در برخی جهات متباین و در برخی جهات مشترک باشند؛ لازم می‌آید که هر کدام مرکب از ما به الاتحاد و ما به الاشتراک باشد و چنین چیزی در مورد خدای واجب امکان ندارد.

مطلب دوم: علم و قدرت از صفات ذات خداوند به شمار می‌آید و صفات ذاتی خداوند عین ذات آن است، پس علم و قدرت در خداوند عین ذات اوست. و از آنجا که ذات آن دو متباین از یکدیگر است علم و قدرت آن‌ها نیز متباین من جمیع جهات خواهد بود.

با توجه به این دو مطلب اثبات ملازمه روشن می‌شود؛ زیرا اگر دو خدای وجود داشته باشند، چون هر کدام علم و قدرت مستقل و مباین با دیگر دارد، علم هر کدام به چیزی تعلق می‌گیرد که مباین با متعلق علم دیگری است و همچنین قدرت هر کدام به دنبال چیزی است که مغایرات دارد با آنچه که قدرت دیگری در پی آن است و این جز فساد و تباهی چیز دیگری نیست.

اشکال: ممکن است گفته شود که بین دو خدا هیچ گونه تمناعی وجود ندارد؛ زیرا منشأ تمناع سه چیز است: ۱- نبودن علم کافی؛ ۲- نداشتن قدرت کافی؛ ۳- بخل، حسد، کینه و ... هر جا که تمناع و تعارض پدید می‌آید مانند تعارض بین دو مدیر و مانند آن، منشأش امور یادش است و این امور در مورد دو خدای مفروض امکان‌پذیر نیست؛ زیرا آن‌ها از هر عیب و نقص منزّه است؛ پس مانعی بین آن‌ها وجود ندارد. دو خدا را می‌توان مانند دو پیامبر در نظر گرفت، اگر دو پیامبر یا بیشتر در یک زمان وجود داشته باشد هیچ تعارضی بین آن‌ها پدید نمی‌آید. حاصل آن‌که ملازمه بین مقدم و تالی تمام نیست.

پاسخ: علت تمناع منحصر به امور یادش نیست، درست است که تمناع و تعارض بین دو مدیر ناشی از امور یاد شده است ولی در مورد دو خدا منشأ تمناع، تباین ذات آن‌ها با یکدیگر و عدم وجود قدر جامع بین آن‌هاست. دو خدا را نمی‌توان با دو پیامبر مقایسه کرد؛ چرا که بین پیامبران قدر جامع و هدف مشترک وجود دارد و آن پیروی از احکام الهی و مصلحت نفس الامری و تحقق بخشیدن آن‌ها در جامعه است، لذا هر کدام بر اساس آن قدر جامع و هدف مشترک و کاری انجام می‌دهد و این کار نه تنها تمناع و تعارض را پدید نمی‌آورد، بلکه توافق کامل را ایجاد می‌کند؛ زیرا کار هر کدام به نوبه‌ی خود آن‌ها را به هدف نزدیک می‌کند. اما بین دو خدا چون قدر جامع و هدف مشترک وجود ندارد، لذا توافق بین آن‌ها امکان‌پذیر نیست، بلکه علم و قدرت هر کدام به لحاظ این‌که مباین با یکدیگر است به چیزی تعلق می‌گیرد و مقتضی چیزی است که مباین با متعلق و مقتضای علم و قدرت دیگری است و این جز فساد چیز دیگری نیست. (جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱۴، ص ۶۲-۶۳ با تبیین و توضیح نویسنده)

۲۱- انبیاء، آیه ۲۲.

۲۲- شبر، عبدالله، پیشین، ص ۲۰۴.

۲۳- سبأ، آیه ۴.





۲۴- حدید، آیه ۳، او بر هر چیز داناست.

۲۵- شیر، عبدالله، پیشین، ص ۲۰۴.

۲۶- الرحمان، آیه ۲۶-۲۷. همه‌ی کسانی که روی زمین هستند فانی می‌شوند و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند.

در این جا یادآوری دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نکته اول: اگر کسی معتقد به وجود نفس قبل از بدن باشد، همان‌گونه از طریق شناخت نفس ابدی بودن خداوند درک می‌شود، ازلی بودن او نیز قابل دریافت است.

نکته دوم: ممکن است گفته شود که سخنان بالا تناقض‌آمیز است؛ زیرا اگر جزذات خداوند، همه‌ی موجودات دیگر فانی می‌شود، چگونه می‌توان گفت نفس پس از فنای بدن همواره باقی بوده و قابل زوال نیست؟

پاسخ این مشکل پس از یک مقدمه کوتاه آشکار می‌شود و آن این‌که فنا و بقا به دو معناست یا به تعبیری دو قسم است: یک بقای ذاتی و فنای ذاتی؛ دو بقای غیر و فنای غیر. خداوند متعال بالذات باقی بوده و ذات او عین هستی و بقا است؛ اما موجودات امکانی ذاتاً فانی است و از حیث ذات هیچ‌گونه بقا و هستی ندارد. اما همین موجودات امکانی با توجه به امر خارج از ذات دو قسم است.

برخی از آن‌ها باقی است و برخی از آن‌ها فانی؛ یعنی موجودات ممکنی که مجرد هستند با بقای علت فاعلی خود -که علت تامه آن‌ها به شمار می‌آید- باقی است، اما موجوداتی که مادی هستند، شایستگی بقا را ندارند؛ زیرا یکی از اجزای علت تامه آنها، علت مادی است و چنین علتی شایستگی بقا را ندارد، وقتی که علت آنها از بقا و دوام برخوردار نبود، خود آنها نیز امکان بقا را ندارند.

با توجه به این مقدمه پاسخ مشکل مزبور آشکار می‌گردد؛ زیرا مقصود از این‌که گفته شده است نفس پس از فنای بدن باقی است مراد بقای غیر است؛ یعنی نفس از طریق بقا و جاودانگی علت خود همواره باقی است. اما منظور از این‌که جزء ذات خداوند همه فانی است، فنای ذاتی است؛ پس می‌توان گفت نفس انسانی مانند سایر ممکنات ذاتاً فانی است، ولی در عین حال به وسیله بقای علت خود همیشه باقی و جاودان است. حدیثی که از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است نیز بیانگر همین مطلب است؛ زیرا بر اساس این حدیث انسان برای اینکه باقی و جاودان باشد خلق شده است، نه برای فنا و نابودی «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء» (بحار الأنوار،

۸۷/۵۸)

۲۷- (قصص/۸۸)

۲۸- شفیعی، محمد، فطرت مذهبی، ص ۲۷.

۲۹- بقره، آیه ۱۱۵؛ به هر سو رو کنید خدا آن‌جاست.

۳۰- شیر، عبدالله، ص ۲۰۵.

۳۱- فصلت، آیه ۵۴؛ آگاه باشید که خداوند به همه چیز احاطه دارد.



- ۳۲- شبر، عبدالله، ص ۲۰۵.
- ۳۳- انعام، آیه ۱۰۳؛ چشم، او را نمی بیند، ولی او همه‌ی چشم‌ها را می بیند.
- ۳۴- از همین جاست که از انسان تعبیر شده به موجود ناشناخته و در این باره کتابی تدوین شده است.
- ۳۵- شبر، عبدالله، ص ۲۰۴.
- ۳۶- دعای عرفه.
- ۳۷- دعای صباح.
- ۳۸- دعای عرفه.
- ۳۹- دعای ابوحمزه ثمالی.
- ۴۰- شبر، عبدالله، ص ۲۰۴.
- ۴۱- حدید، آیه ۴؛ هر جا باشی د او با شماست.
- ۴۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶، ص ۲۰۱.
- ۴۳- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۸۶؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۷.
- ۴۴- ارسطو، درباره نفس، ص ۱.
- ۴۵- شیرازی، محمد صدرالدین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۳۰۱-۳۰۲.
- ۴۶- حشر، آیه ۱۹.
- ۴۷- آمدی، عبدالواحد، غررالکلم و دررالکلم، ج ۲، ص ۵۱۳.
- ۴۸- شیرازی، محمد صدرالدین، رساله سه اصل، ص ۱۵-۱۶.
- ۴۹- بقره، آیه ۱۵۴.
- ۵۰- جوادی آملی، عبدالله.
- ۵۱- مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن ۳-۱، ص ۲۱۹.
- ۵۲- همو، شرح جلد هشتم اسفار، ص ۲۵.
- ۵۳- همان، ص ۲۴-۲۵.
- ۵۴- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱۴، ص ۲۱-۲۲.
- ۵۵- همان، ص ۲۱.